

رسول جعفریان

نسخه خوانی (۶)

۸۴-۶۳

- چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب ششمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:
- روایت یک خواب شگفت درباره حضور امام باقر (ع) در کربلا
 - جنگ و جدال متشرعه و شیخیه در سال ۱۳۱۵ ق. در همدان
 - فاجعه سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ هجری
 - گزارش ملاقات ناصرالدین شاه با علمای منطقه سرابی در اطراف نهاوند در سال ۱۳۰۹ ق
 - آشنی شاه عباس، رفتن به حج و هوس نگارش رساله ای در طبخ
 - فرمان شاه عباس بر ضد اسراف و پوشیدن لباس حریر و طلا باف
 - تحلیلی متفاوت از علت شکست ایران در جنگ های ایران و روسیه
 - چند ماده تاریخ با ارزش از دوره صفوی
 - ادب تعزیه نامه نوشتن
 - فرمان تعیین شیخ الاسلام بحرین در دوره صفوی
 - کشف سکه های صدر اسلام در کاشان زمان شاه عباس، انتقال به اصفهان و خواندن آن ها.

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون.

Skimming Manuscripts (6)

By: Rasool Ja'fariān

Abstract: In the form of the sixth article of a series of publications titled "Skimming Manuscripts", the author has scrutinized the texts of several manuscripts. These texts are as follow:

- The story of a wonderful dream about the presence of Imam Baqir (AS) in Karbala
- The war and struggle between the Motesherre'e and Sheikhiyah in 1315 AH in Hamedān
- The catastrophe of the fall of Isfahan in 1135 AH
- Report of the meeting of Nāser-al-Din Shah with the scholars of Sarābi region around Nahāvand in 1309 AH
- Shah Abbas's Chef, going to pilgrimage, and the desire of writing a treatise on cooking
- Shah Abbas's decree against extravagance and wearing silk and woolen clothes
- A Different analysis of the cause of Iran's failure in the wars of Iran and Russia
- A few precious chronograms from the Safavid period
- How to write Ta'zieh Nāme
- Decree on the appointment of Shaykh al-Islam of Bahrain during the Safavid period
- Discovery of the coins of early Islam in Kāshān during the time of Shah Abbas, moving them to Isfahan and reading them

Key words: skimming manuscripts, manuscript, reading texts

قراءات في المخطوطات (۶)

رسول جعفریان

- يقدم الكاتب في المقال الحالي - وهو السادس ضمن سلسلة مقالاته عن قراءة المخطوطات - بحثاً في نصوص بعض النسخ، وهذه النصوص هي التالية:
- حكاية أحد الأحلام العجيبة عن حضور الإمام الباقر عليه السلام في كربلاء.
 - الصراع بين المتشركة والشيخية في همدان سنة ۱۳۱۵ هـ .
 - مأساة سقوط أصفهان سنة ۱۱۳۵ هـ .
 - تقرير عن لقاء ناصر الدين شاه مع علماء منطقة سرابي في ضواحي نهاوند سنة ۱۳۰۹ هـ .
 - طبخ شاه عباس، الذهاب إلى الحج، والرغبة في تأليف رسالة في فن الطبخ.
 - أمر الشاه عباس بالابتعاد عن الإسراف والامتناع عن ارتداء الألبسة الحريرية والمطرزة بالذهب.
 - تحليلات مختلفة عن سبب هزيمة إيران في حروبها مع روسيا.
 - بعض التواريخ المهمة من العصر الصفوي بحسب الحروف الأبجدية.
 - آداب كتابة رسائل التعزية والمواساة.
 - أمر تعيين شيخ الإسلام في البحرين في العصر الصفوي.
 - اكتشاف مسكوكات من صدر الإسلام في كاشان في عهد الشاه عباس، ونقلها إلى أصفهان وقراءة عباراتها.
 - المفردات الأساسية: قراءة النسخ، المخطوطات، قراءة النصوص.

نسخه خوانی (۶)

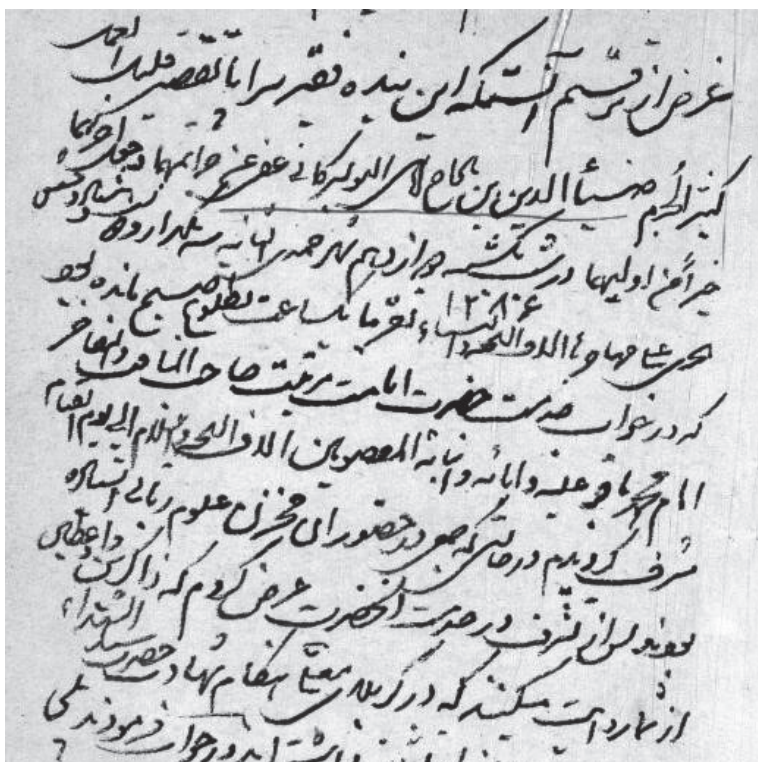
رسول جعفریان

روایت یک خواب شگفت درباره حضور امام باقر علیه السلام در کربلا

غرض از ترقیم آن است که این بنده فقیر سراپا تقصیری قلیل العمل کثیر الجرم ضیاء الدین بن الحاج آقای التویسرکانی - عفی عن جرائمهما و جعل اخریهما خیرا من اولیهما - در شب یکشنبه دوازدهم شهر جمیدی الثانیه سنه یک هزار و دو بیست هشتاد و شش هجری علی مهاجرها الالف التحیه و الثناء، تقریباً یک ساعت به طلوع صبح مانده بود که در خواب خدمت حضرت امامت مرتبت صاحب المناقب و المفخر امام محمد باقر - علیه و ابائه و ابناؤه المعصومین آلاف التحیه و السلام الی یوم القیام - مشرف گردیدم، در حالتی که جمعی در حضور آن مخزن علوم ربانی ایستاده بودند. پس از تشرف در خدمت آن حضرت عرض کردم که ذاکرین و واعظین از شما روایت می کنند که در کربلای معلی هنگام شهادت حضرت سیدالشهدا - ارواح العالمین له الفداء - تشریف داشته اید. در جواب فرمودند: بلی، راست است. من در کربلا بودم. جسارت کردم و عرض نمودم که دلم می خواهد از خود شما بشنوم و نقل نمایم. پس آن حضرت تأمل فرمودند و آنگاه فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم، بیان بودن در صحرای کربلا را نمودند تا به این کلام که فرمودند: من و عبدالله در روز عاشورا عقب خیمه های حرم مشغول بودیم به سن چهار و پنج بودیم که ناگاه از طرف لشکر صدای هیاهو و قال و مقال بلند شد که اهل حرم همگی بیرون دویدند و فرمودند که من به گمان آنکه از عهده یک سوار یا زیاده بیرونی آمدم و لشکر مخالف در طرف معینی

بودند که حضرت سیدالشهدا در میان آنها تنها مشغول به جنگ و جدال بودند. از صدای هیاهو و گریه و زاری های اهالی حرم ما هم مضطرب شدیم. من و عبدالله هر دو مضطربانه به حالت گریه و آمدیم و رو به سمت لشکر کفار رفتیم. از اهل حرم رسیدند و حضرت زینب مرا برگردانید و عبدالله رفت. او را شهید نمودند. حضرت تفصیلاتی صدراً و ذیلاً فرمودند. ولی آنچه از فرمایش آن حضرت خاطر من مانده، همین است که مضمون او را نوشته. جزرها العبد الاثیم الجانی ضیاء الدین التویسرکانی.

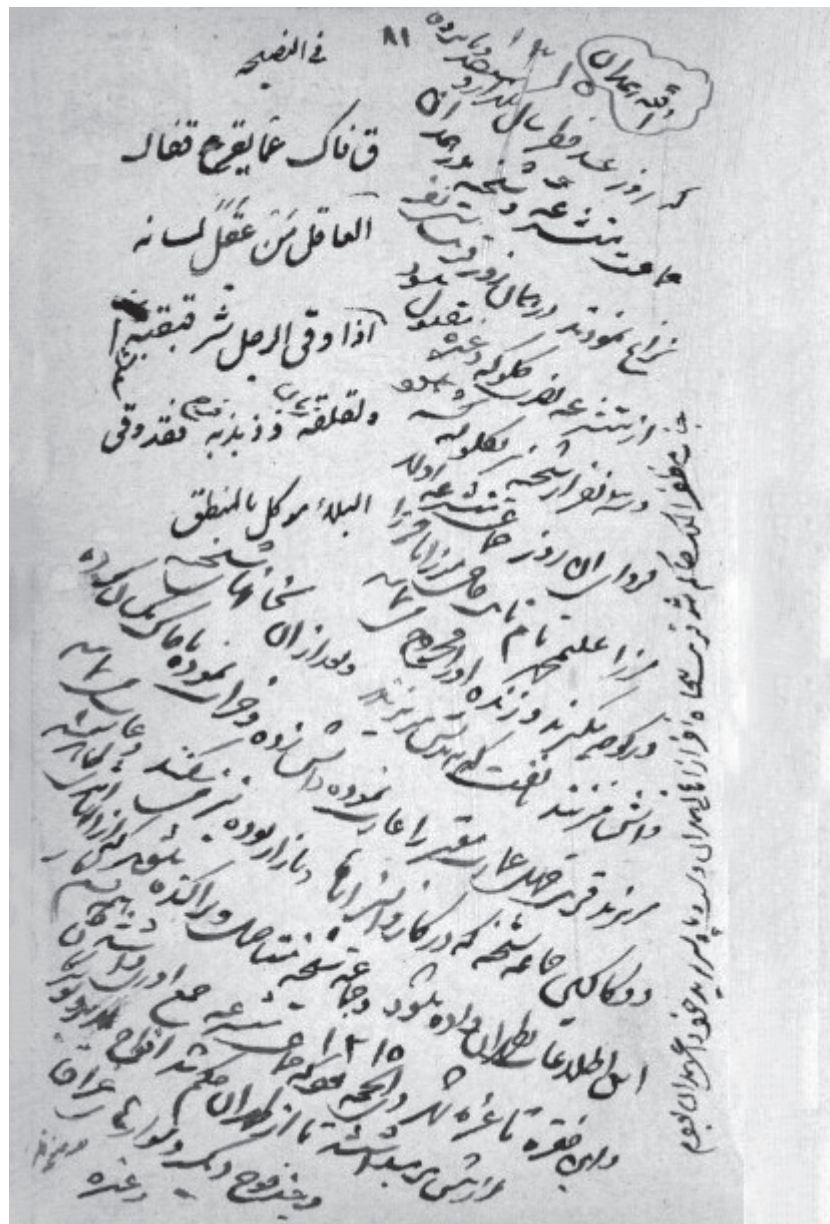
طبعاً این موارد را بنده برای تأمل می گذارم و این به معنای پذیرفتن یا رد



جنگ و جدال متشرعه و شیخیه در سال ۱۳۱۵ ق در همدان

دربارهٔ جدال شیخیه و متشرعه، هم آثار مستقل نوشته شده و هم گزارش‌های پراکنده‌ای در منابع دیگر آمده است. واقعه مهم و خونین و تأسف باری که میان متشرعه و شیخیه در گرفت و عده‌ای در آن کشته شدند. گزارش زیر که نسبتاً دقیق و به هر حال از یک ناظر زنده است، از یک نسخهٔ خطی به قلم ضیاء الدین تویسرکانی به دست آمد. نمی‌دانم تا کنون منتشر شده است یا خیر. نیز اینکه این ادعاها درست است یا خیر هم نمی‌دانم. محققان باید اظهار نظر کنند. در هر حال بنده از مجموعهٔ دست‌نویس او نقل می‌کنم.

روز عید فطر سال یک هزار و سیصد و پانزده جماعت متشرعه و شیخیه در همدان نزاع نمودند. در همان روز قریب سی نفر از متشرعه به ضرب گلوله و غیره مقتول می‌شود، و سه نفر از شیخیه نیز به گلوله کشته می‌شود. فردای آن روز جماعت متشرعه اولاً میرزا علی محمد نام نایب حاجی میرزا باقر را در کوچه می‌گیرند، و زنده او را مجروح می‌نمایند و آتش می‌زنند با نفت که بر سرش می‌ریزند. قریب چهل عمارت معتبراً غارت نموده آتش زده، و خراب نموده با خاک یکسان کرده و دکاکین جماعت شیخیه که در کاروانسراها و بازار بوده نیز می‌شکنند و غارت می‌نمایند. این اطلاعات به طهران داده می‌شود و جماعت شیخیه مستأصل و پراکنده می‌شوند که از آنها اثری ظاهری نشد و این فقره تا غره شهر ذی حجه ۱۳۱۵ بود که جماعت متشرعه جمع‌آوری داشته، و همه قسم کار از پیش می‌بردند تا از طهران حکم شد، افواج ملایرو تویسرکان و چند فوج دیگر و سوارهای عراق و غیره به سرکردگی صدیق نظام و منصور الملک و فخر الملک و ریاست جناب حسام الملک اطراف همدان را گرفتند، و توپ‌ها از مصلای همدان به محله جولاقل بستند تا آنکه روز پنج‌شنبه عید ۱۳۱۶ جمعی از آقایان همدان را دستگیر نمودند و روز ۱۲ آقا سید محمد را با دو سه نفر دیگر به سمت کربلای معلی روانه نمودند. جناب ظفر الملک حاکم شد. قریب پنجاه نفر از اهالی همدان دست و پا و سر برید. خود داعی همدان بودم.



فاجعه سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ هجری

فاجعه سقوط اصفهان به دست افغانه قندهار، از هر جهت عبرت آموز است. هفت هزار نفر با تجهیزات اندک از قندهار راه افتادند. کرمان و یزد را تصرف کردند و سپس به محاصره اصفهان پرداختند و یک دولت دویست و سی ساله را سرنگون کردند. متن زیر در یک کتاب تاریخی قاجاری آمده. نمی دانم منبع صفوی هم دارد یا خیر. آیا ممکن است یک طنز باشد؟ بعید می دانم. به هر حال نکته مهمی است و آموزنده که چطور اندیشه های طلسمی یا تفسیرهای نادرست از قضا و قدر یا خلط کردن جای واقعی دعا با عمل و اقدام می تواند مشکل درست کند؛ مشکلی که سبب یک سقوط بی سابقه و بعد هم انحطاط کامل باشد. [برخی کلمات را نتوانستم بخوانم که نقطه چین گذاشته ام برخی را هم به دلایل دیگر]، اما متن خبر از کتاب شمس التواریخ قطره اصفهانی (نیمه دوم قرن سیزدهم هجری):

[میرویس] ولد خود محمود نامسعود را با هفت هزار نفر از رجال افغان به تسخیر ایران به اصفهان روان نمود... چون خیر آمدن افغانه به عرض شاه سلطان حسین رسید، با ارباب عمایم شیی مجلس استشاره چید. پس از استخاره و استشاره، یکی به ختم قل هو الله به جهت تهلکه اعداء اشاره کرد. یکی مجرب بودن... چار ضرب را در این خصوص در میان آورد. یکی به سریع الاثری مثلث دوپا [نوعی طلسم] گفت. یکی از خصم افکنی مربع یا قهار... یکی نفس کردن درویش کوکو [؟] را اشاره کرد، یکی تأثیر از سر برهنه تکیه بکتاش را در میان آورد. بنای اقسام ختم ها را به جهت تفریق جماعت افغانه و تخریب بنیاد ایشان نهادند و به رؤیای مجرب پی در پی آن گروه را هزیمت دادند! خادمان حرم هم به طبخ تحفة لا اله الا الله و سمنوی تفرقه اعداء، و طبخ نازخاتون تقویت احبا، و ماهیچه ماشاء الله و طبخ رشته حسبی الله به جهت دفع خصما اشتغال نمودند. محمود شقاوت نمود. منزل به منزل راه می پیمود تا به پنج فرسنگی اصفهان بار اقامت گشود و اصفهان را محاصره نمود. [و باقی ماجرا که می دانیم].



گزارش ملاقات ناصرالدین شاه با علمای منطقه سرابی در اطراف نهاوند در سال ۱۳۰۹ق

بسم الله تعالی

در روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجة الحرام عام یک هزار و سیصد و نه، بیست و هشتم سرطان، سال فرخنده فال لوی نیل که در سرابی که مضرب خیام گردون فرجام اعلی حضرت شاهنشاه قیصر پاسبان جمجاه خسرو سلیمان نشان فلک خرگاه، حامی ملت و ملت و مروج دین و دولت، جوان بخت کیوان بازگاه ابوالمظفر ناصرالدین شاه قاجار - خلد الله ملکه و ابدالله سلطنته و شید دولت - در بالای سرابی طرف گزند در محل زیر باغ کل [گل] متصل به نهر گزند سرپرده بود، دو ساعت از ظهر گذشته شرفیاب حضور مبارک گردیدیم، به این نوع که یک ساعت از ظهر گذشته در چادر سرکار والا عماد السلطنه که حاکم ولایات ثلاثه ملایرو نهاوند و تویسرکان بود مجمع نموده و اشخاصی که بودند نوشته شد:

سرکار شریعتمداری شیخ محمد مجتهد - سلمه الله -

داعی راقم الحروف ضیاء عزالدین تویسرکانی
جناب مستطاب شیخ حسین قاضی

جناب حاجی میرزا محمد حسین (بیچاره در عصر پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الاولی مرحوم شد در شاهزید در پهلوی مرحوم حاجی محمد رضا مدفون شد).

جناب میرزا حبیب الله عواری

جناب حاجی شیخ جعفر (در ۱۵ رمضان ۱۳۲۲ مرحوم شد)
[یادداشت افزوده بعدی]

جناب شیخ علی آقا - سلمه الله -

سید ابوالحسن شیخ الاسلام

میرزا باقر تیمانی

آخوند ملایری

میرزا رکن الدین همدانی

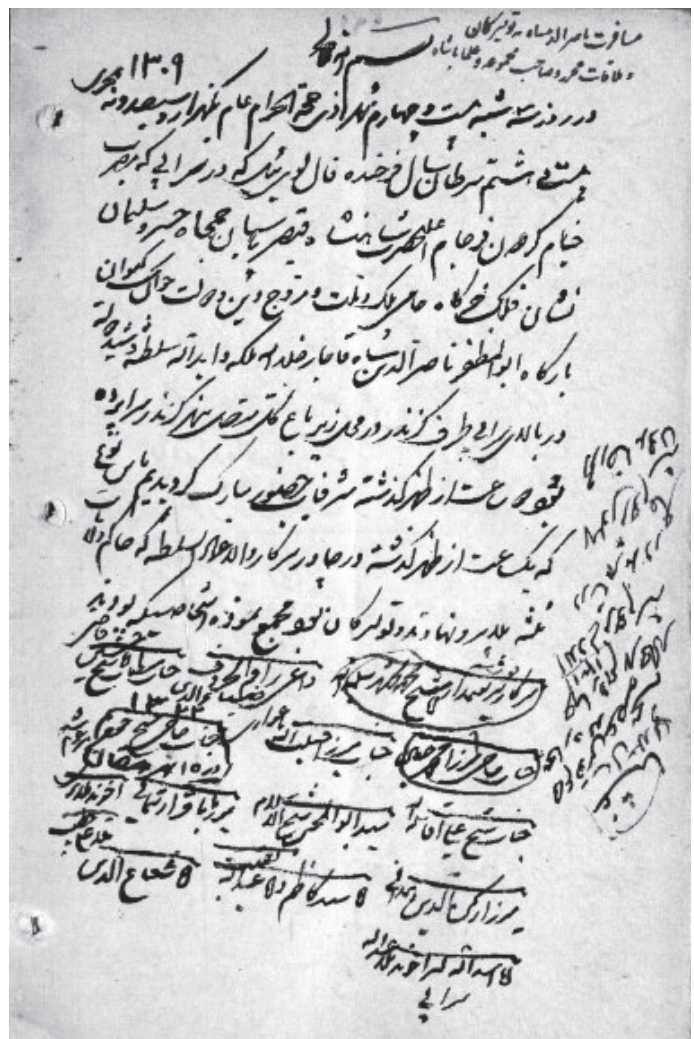
آقا سید کاظم و آقا عبدالله ...

آقا شعاع الدین

ملاعلی خطیب

آقا اسدالله ابن آخوند ملاعبدالله سرابی

یادداشتی است که درباره سفر ناصرالدین شاه به نهاوند و تویسرکان در سال ۱۳۰۹ که یکی علمای آن دیار با نام تویسرکانی نوشته و از ملاقات شاه با جمعی از علما یاد کرده است. نام هایی که در این یادداشت مانند سرابی و گزند آمده شناخته شده است. جالب است که در وب سایتی چند عکس هم از سفر ناصرالدین شاه به آن دیار آمده بود که نمونه را پس از این خبر می گذارم.



_____ آشپز شاه عباس، رفتن به حج و هوس نگارش رساله‌ای در طبّی (۱۸ بهمن ۹۵)

این روزها به سالگرد مرحوم ایرج افشار نزدیک می‌شویم (۱۸ اسفند) و حالا هم چهارصدمین سال درگذشت عباس شاه یا همان شاه عباس است. بهتراست از هردو یاد بکنیم. عصری مشغول مطالعه کتاب آشپزی دوره صفوی بودم و البته نه دنبال آشپزی، بلکه دنبال مطلب دیگری می‌گشتم. رساله ماده الحیات (مجلس: ش ۱۵۵۴۳) از آشپز دوره صفوی است. وی که نامش نورالله و آشپز شخص شاه عباس بوده، در آغاز رساله مزبور نوشته است که از اول سلطنت شاه اسماعیل [که می‌گوید سنه ۹۰۱ بوده و شاید مقصودش ۹۰۷ است یا آنکه پیش از آن هم اجدادش در خدمت او بوده]، اجدادش به عنوان طبّی در خدمت سلاطین صفوی بوده‌اند و حالا نوبت او شده است. مقصودش از «حالا» سال ۱۰۰۳ است که اجازه رفتن به حج گرفته و در این باره می‌گوید:

والیوم که سنه ثلاث والف [۱۰۰۳] است از مکمن عالم غیب و از گنجینه مخزن لاریب به گوش هوش ندای «ارجعی الی ربک» فراخواندند. مصرع: «بدین مژده گرجان فشانم رواست» و به یمن همت حسب الامر پادشاه جمشید منزلت فریدون مرتبت، سلیمان حشمت کیخسرو صورت، قیصر جاه خاقان پناه ملائک سپاه - ظل الله - سفر حجاز میسر شد و چون بدین سعادت عظمی و موهبت کبری رسید، و بعد از بازگشت از این سفر به پای بوس نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع اعلی مشرف رسید، که در حقیقت آن حج دیگر است: نظم:

شهی کو بود او ملائک سپاه	الهی بود در پناه اله
عدویش بود خوار و رنجور و زار	خدایش کند نیست از روزگار
پدر بر پسر خسرو و پادشاه	شهنشاه باداد عباس شاه
ز انعام آن پادشاه گزین	رسیدم به طوف بزرگان دین
طواف حج عمره ام شد نصیب	بود یاورش روح آل حبیب
ز الطاف ایزد ز انعام او	رسیدم بدین جا به وجه نکو
و گرنه کجا این شرف از کجا	رسیدی به من گوز بهر خدا
نگه دار باد از او ذوالجلال	به حق نبی و به فرزند و آل

ما حصل کلام غرض از تمهید این مقدمات و محتاج گشتن به ترانه این کلمات، آنکه ایام بی سامان نافرجام گذشت و زمان خجسته آغاز فرخنده انجام رسید ... به همه حال به موجب وصف العیش نصف العیش ... به خاطر رسید که در علم طبّی رساله‌ای بیان نماید ...

دید و عهد بعید است و از تاریخ بی که پادشاه سکنه زرشان جنت مکان
 شاه امیر حسین صاحبی رحمته الله علیه لوانی حشمت و درایت سلطنت بر
 از اشته که سینه احمدی و ستمایه بوده الی یومنا ابانجه بطرف سانی
 در سینه مذکور میتام و واقعه ام نموده و ایام که سینه ثلاث است
 از قلم غیب و از کجاست غرض لاریب بگویش هوش ندای احقر
 الی ربک منسوخ و خوانده سراج برین مژده که جان نشام زبست
 برین همت و حسب الطم پادشاه بنشیند نزلت فرمودن در میت سیدمان
 حشمت کبر و صولت غیر جاهه خاقان پناه ملایک سپاه نقل الی سفر جاز
 میرشد و چرخ برین سعادت معنی و موعبت کبر رسید و بعد از بارش
 ازین سفر نپای بوس نواب کامیاب شرف ابدی گل ارفع اعلی شرف
 شد که در حقیقت آن نج و دیگر است فی مع نواب اعلی شرفی که بود او
 ملایک سپاه اعلی بود و پناه اله و عرویش بود و خوار و خور
 زار و خدایش کند میت در روزگار و پدید بر چرخه و پادشاه
 شهنشاه با و در عهده شاه از انعام آن پادشاه کرین
 رسیدم بطولت بزرگان دین طواف حج و عمره ام شد نصیب

بود و اورش روح ال حبیب و از لطافت ایزد انعام او
 رسیدم برین جا بوجه نکو و در کز کج این شرف از کج
 رسیدی بمن کوز بهرند و نکست از یاد او و ذوالجلال
 بختی بنی و بن زنده وال حاصل کلام عنده من از تمید این مدتی
 و محتاج کشتن بر این کلمات اگر ایام فی سامان ناسر جام کشته
 زدن حبه آغاز فرخنده انجام رسید و صبح طرب افزای از شرف
 امید و امید است صبح طغر از شرف امید بر آمد اصحاب خدای
 شب سو و اسر آمد بهر حال بموجب وصف العیش نصف العیش
 بجز و البقیه نصف العقیه خاطر رسید که در عالم طبقاتی رساله پان
 نماید که طالبان این علم را و کانی را که از ازل ازل بعضی است یعنی
 باشد که چه این حد غیر نیست اما این مبت حافظ تک است است
 در پس آینه طوطی صفت داشته اند و استاد ازل کنت بگویم
 و از ارواح است و ان ماضی همت طلب نموده بویستن امر تحب
 این امر شد امید که نوع تقسیم رسد که اهل جد و ارباب بند صن
 نقل دم زدن و یارای مستدم زدن نباشد نظم آه ازین با و

فرمان شاه عباس بر ضد اسراف و پوشیدن لباس حریر و طلا باف

فرامین مذهبی دوره صفوی در زمینه منع از فحشا، ریش تراشی، کبوتربازی و امور دیگر فراوان هستند و همواره نمونه‌هایی از آنها چاپ شده است. بنده هم برخی از نمونه‌ها را در کتاب دین و سیاست در دوره صفوی (چاپ سال ۱۳۷۰ ش) آورده‌ام، اما این مورد نمونه جالب و متفاوتی بود که به تازگی در یک جُنگ دیدم. منع از لباس حریر و طلا باف برای مردان، همین طور اسراف و خودآرایی. در این زمینه به آیه «انه لایحب المسرفین» و جالب‌تر از آن، آیه «لویسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض» استناد شده است. بحث اسراف در دوره صفوی مطرح بود و گاه که روحانیون لباس‌های نو و بسا اشرافی می‌پوشیدند، مورد انتقاد صوفیه قرار می‌گرفتند. متن زیر یک فرمان رسمی است که عدم اطاعت از آن مؤاخذه حکومتی داشته که امرای عظام و بیگلربیگیان باید تعقیب می‌کردند و بر مستوفیان لازم آمده تا آن را در دفاتر خلود ثبت کنند، دفاتری که متأسفانه همه آنها در حمله افغان از دست رفت و ما امروز نسبت به داشتن اسناد آن دوره دست خالی هستیم. گهگاه سواد یا همان رونوشت این احکام، مانند همین مورد، در جنگ‌ها و مجموعه‌های انشایی یافته می‌شود. البته گاه نمونه‌های اصل هم برجای مانده است، اما دفاتر اسنادی، ظاهراً به صورت اصل، اگر هم مانده بنده سراغی ندارم، مگر آنکه سر از جاهایی درآورد که هنوز اسنادشان فهرست نشده است. متن حاضر در جنگ ۳۴۴۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه آمده است.

سواد رقم منع لباس حریر و طلا باف از مردان

چون پادشاه ذوالجلال و قادر لایزال که نگارنده پیکر مخلوقات و مؤسس بنای وجود آبا و امهات است، در هر عصری از اعصار، فرمانروایان کامکار و تاج تاجداران ذوی الاقتدار را در آفاق و اقطار جهت نظام حال خلائق و عباد که بدایع و دایع آن حضرت اند - جل شأنه - کلاه خسروی بر سر و خلعت جهان بانی در بر کرده، بر تخت سلطنت و پادشاهی صوری جای می‌دهد که سایش بلاد و ریاض عباد بوده، به مقتضای «أحسین کما احسن الله الیک» برتر فیه حال عجزه و زبردستان، و جمهور خلائق را وجهه همت ساخته، خلاصه اوقات خود را صرف تنظیم امور انام، و تنسیق مهام خواص

و عوام نمایند تا از شکرگزاری و سپاس داری تفضلات ایزدی نفعی توانند نمود.

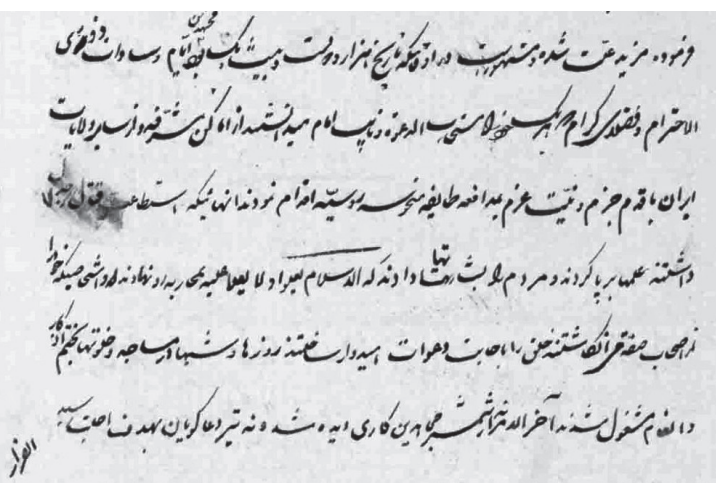
الحمد لله علی نعمائه و آلائه که از مبادی این موهبت عظمی که تاج و هاج شاهی و قبا و الای ... ربوبی، و فرماندهی ممالک ایران که خلاصه معموره ربع مسکون و کارگاه بوقلمون است، به وجود مسعود نواب همایون مزین و محلی گشته، پیوسته اراده خاطر حق‌گزین و نیت ضمیر معدلت آیین، جزرفاه حال و فراغ بال متوظنان و سگان ممالک محروسه از صغیر و کبیر و برنا و پیر نبود تا اکنون که سی و پنجم از جلوس میمنت مأنوس است، در رفع قواعد مبتدعه و آثار مخترعه [و] منع ظلمه و فسقه نامرعی نگذاشته، و به تازگی به امید نوید آیه وافی هدایه «عالیهم ثیاب سُنْدَسٍ خُضْرٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ وَ حُلُوْا اَسَاوِرَ مِنْ فِصَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً» [انسان: ۲۱] نهال این اندیشه خیریت آیین که موجب تن‌آسایی خلائق است، از جویبار خاطر دریا مقاطر سرزده که ملازمان سرکار خاصه شریفه را از تقطیعات زیاد از اندازه پایه منصب و مواجیشان ممنوع گردانیدیم تا سایر ناس در لباس مثبته؟ شرع، پا از جاده «خیر الامور اوسطها» بیرون نگذاشته، به مدلول «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِاِيدِيهِمْ» [حشر: ۲] محترز بوده، دست از اسراف و اتلاف که منتج آیه «اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ» [انعام: ۱۴۱] است باز دارند، و در خودآرایی و تلبس به لباس ابریشمی و طلا باف که مخصوص نسوان است، سرباز کشند تا در مضیق تنگدستی و فاقه نیفتند، و به خطاب مستطاب «وَلَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» [شوری: ۲۷] مخاطب نشوند.

لهذا امراء عظام و بیگلربیگیان و عمال ذوی الاحترام و کافه رعایا و جمهور انام نهج المقرر عمل و ظهور تخلف و تکلف را باعث مواخذه بلیغ شمارند. مستوفیان عظام، شرح رقم مبارک در دفاتر خلود ثبت و ضبط نمایند.

تحلیلی متفاوت از علت شکست ایران در جنگ‌های ایران و روسیه (۲۰ اسفند ۹۵)

بعد از دو دوره جنگ‌های ایران و روس، افکار و فرقه‌های تازه‌ای در ایران رواج یافت و روشن بود که آسیب آن جنگ‌ها در عمق جان مردم نفوذ کرده و کسانی را به فکریافتن راه‌های جدید انداخته است. پیدایش جریان‌های دینی اخباری و شیخی و بابی تنها یکی از عوارض آن بود. در این باره تحلیل‌های مختلفی بود. دولتی‌ها به فکریافتن نیروهای نظامی و نظم‌اداری افتادند، اما در این سوی و به‌طورگسترده انتقاداتی هم متوجه مجتهدین شد که به صراحت وارد ماجرای جنگ‌های ایران و روس شدند. نوشته‌ی زیر از نویسنده‌ای است که عجالتاً او را نمی‌شناسیم، اما تاریخ‌کتابت آن که بسا سال‌ها بعد از تألیف باشد ۱۳۰۴ ق است. او اشاره به شکست ایران در سال ۱۲۲۱ ق می‌کند و همان‌جا مستقیم به سراغ مجتهدان و روش فکری آنها می‌رود. برای او مهم است که در جنگ ایران و روس، نه شمشیرمجاهدان کاری کرد و نه دعاها و ختم‌های مجتهدان. وی این نکته را سوژه انتقاد از روش فکری مجتهدان و پرداختن به مسائل حیض و نفاس و قرائت حمد دانسته و چنان‌که از باقی رساله هم برمی‌آید، روش آنها را قشری و ظاهری دانسته، به سراغ نوعی نگرش باطنی یا به عبارتی عرفانی می‌رود. در همین عبارت حمله‌ای هم به حکما می‌کند که به جوهر و عرض چسبیده‌اند. باید عرض کنم، فارغ از درستی و نادرستی افکار وی، به نظرم اظهار نظر مهمی است که نیاز به تأمل دارد و می‌تواند بخشی از مسائل فرقه‌ای که پس از این جنگ‌ها پیش آمد را برای ما روشن کند.

و مشهور است در اوقاتی که تاریخ هزار و دو بیست و بیست و یک بود، مجتهدین ایام [کذا] و سادات ذوی‌الاحترام و فضلالی کرام، که هریک خود را مستجاب‌الدعوه و نایب امام می‌دانستند، از اماکن مشرفه و از سایر ولایات ایران، با قدم جزم و نیت عزم، به مدافعه طایفه منحوسه روسیه اقدام نمودند. آنهایی که استطاعت



قتال و جهاد داشتند، علم‌ها برپا کردند و مردم را بشارت‌ها دادند که الاسلام یعلو و لایعلی علیه، به محاربه رو نهادند و اشخاصی که خود را از اصحاب صفه می‌انگاشتند، خلق را به اجابت دعوات امیدوار ساختند. روزها و شب‌ها در مساجد، و خلوت‌ها به ختم اذکار و انعام مشغول شدند. آخر الامر، نه از شمشیر مجاهدین کاری دیده شد و نه تیردعاگویان به هدف اجابت رسید. الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین گویان، از جهاد فرار اختیار کردند، و همن عظیم و شکست فاحش بر مسلمانان رسید. چندین هزار نفس مقتول و اسیر گشتند. ندانستم اثر آن همه ختم‌ها و دعاها چه شد، و احادیثی در باب پاره‌ای اذکار و ادعیه برای نصرت و غلبه وارد شده بود، اثرشان کجا رفت. مع‌هذا هرچه که از حضرت ختم الانبیاء وارد گشته از حق بود، و ما یینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در شأن ایشان نازل شده، محل تشکیک نبود و گاهی برای این تحقیق مقدمات اگر به خدمت پیشوایان مشرف می‌شدیم که رفع شبهات کرده، مسئله حیض بود و نفاس، تقلید حی بوده و میت، فروع بود و اصول، هرگز وصول به مطلب نبود. بعضی اسناد نقص به قرائت می‌داد، ماها مدتی به مشق قرائت خود را مشغول می‌ساختیم و در ادای حروف از مخارج چه صداهای عجیب و چه ترکیب‌های غریب بیرون می‌آوردیم، و پاره‌ای وقت بر مسائل سهویات و شکایات می‌نمود و چه عمرها برای حفظ آن تلف می‌کردیم، باز اثر نمی‌دیدیم و نمی‌دانستیم کی این اعمال ثمر و اثر خواهد بخشید و گاهی اضطراراً پیش حکما می‌شتافتیم. در آنجا هم صورت بود و هیولی، جوهر بود و عرض، وجود بود و ماهیت، و اصطلاحات چند که هیچ یک دخل به مطلب نداشت. چیزی که درد را دوا باشد در بساط نبود... (مجلس، شماره ۱۷۴۸۵)

چند ماده تاریخ با ارزش از دوره صفوی

دیروز در همین کانال یادآور شدم که ماده تاریخ‌ها بخشی مهم از تاریخ‌نگاری ما ایرانی‌هاست که تا کنون زیاد به آن توجه نکرده‌ایم. البته کتاب مواد التواریخ را می‌شناسیم و بنده هم می‌دانم پراکنده کارهایی شده است، اما فکرمی‌کنم باید کار بیشتری در این زمینه انجام دهیم. مواردی از آنها در آثار تاریخی و تراجم و شرح حال آمده، اما شماری هم در گوشه و کنار است که می‌تواند اطلاعات تاریخی ما را تکمیل کند.

این ماده تاریخ‌ها دست‌کم دو اطلاع خوب را به ما می‌دهد. یکی سال دقیق فوت و دیگری نگاهی که به شخصیت مورد نظر دست‌کم، سازنده ماده تاریخ داشته است. این نگاه گاه مثبت و گاه منفی است و البته اغلب مثبت. طبعاً جنبه‌های ادبی این ماده تاریخ‌ها نیز سومین وجهی است که می‌شود از آن یاد کرد.

نمونه‌های زیر که از دوره صفوی است، از آثار مختلف گردآوری شده و بسیاری از آنها در آثار دیگر آمده است. جمع‌کننده آنها یکی از جنگ‌نویسان عصر صفوی است که اینها را یکجا روی دو صفحه یادداشت کرده و تقدیم شما می‌کنم. همین نمونه‌ها اهمیتشان را نشان می‌دهد. نمونه تند آن درباره ساروتقی است، اما موارد مربوط به شاهان صفوی همگی روی ترویج مذهب تکیه دارد. برخی دیگر به جنبه‌های علمی توجه دارد. به هر روی این شما و این هم این ماده تاریخ‌ها که به عنوان وقایع تاریخی در یک جنگ صفوی به شماره ۸۹۶۰ کتابخانه مجلس (متعلق به محمد مؤمن اشکاوندی متوفای ۱۰۷۸) آمده است.

تاریخ قتل میرزا شاه حسین: میرزا شاه حسین اصفهانی

تاریخ محبوس ساختن القاص میرزا در قلعه: وضع نیک

تاریخ صلح شاه عالم پناه با سلطان سلیم خواندگار: الصلح خیر

تاریخ وفات شاه طهماسب علیه الرحمه: بنده شاه ولایت طهماسب

وفیه:

طهماسب شه آن جهان پناه مغفور بردند به جانب جنانش به سرور

تاریخ جلوس شاه طلب بدان تاریخ وفات گشت گورش پرنور

وفیه ایضا

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی

جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

شرف بندگی شاه نجف یافته چون ز مذهب طهماسب

نقش مهرش شده تاریخ جلوس بنده شاه ولایت طهماسب

تاریخ توبه دادن شاه طهماسب - علیه الرحمه - امرا و سپاهیان را: تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا

تاریخ قتل ایلدرم بایزید با چهار فرزند از گفته قاضی عطای رازی: پنج کم از زمره عثمانیان

تاریخ قتل سلطان مصطفی ولد خواندگار که به سبب مکرستم پاشا وزیر اعظم واقع شد: مکرستم

و چون متعاقب آن پسر دیگرش سلطان محمد کشته شد «ستم مکرر» تاریخ شد.

تاریخ قتل ملامیدی آقا فضل الطهرانی:

نادر عصر امیدی مظلوم گوئیا که شهید شد ناگاه
شب به خواب من آمد و فرمود که ای ز حال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس آه از خون ناحق من آه

تاریخ وفات همایون شاه به سبب افتادن از بام: همایون شاه از بام افتاد.

تاریخ فوت میر جمال الدین صدر استرآبادی: ادخلوها بسلام آمین.

تاریخ فوت عبیدخان ازبک:

چون عبید لعین ز عالم رفت فتنه و ظلم یافت تسکین
هست تاریخ فوت آن ملعون خارجی پلید بی دین

تاریخ جلوس شاه عباس علیه الرحمه: ظل الله

تاریخ وفات آن شاه بزرگوار علیه الرحمه و الغفران که در این مصراع دو تاریخ گفته شده:

ماه را آمد خسوف و منکشف شد آفتاب.

تاریخ وفات حضرت شاه اسمعیل ماضی علیه الرحمه:

شاه و شاه شاه می گفتند خلق از ماتمش من همین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم

تاریخ قتل سلطان ابوسعید از گفته مولانا جلال الدین محمد دوانی:

سلطان ابوسعید که در فر خسروی چشم زمانه پیر جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی که گشته بود تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید

تاریخ بنای چهارباغ که نواب شاه عباس در اصفهان بنا نمود: نهالش به کام دل شه برآید.

تاریخ خروج و طغیان القاص میرزا: خرابی عالم

تاریخ فوت ملا جامی: و من دخله کان آمنا

تاریخ جلوس خاقان گیتی ستان شاه عباس: مروج مذهب

تاریخ جلوس پادشاه عادل شاه عباس ثانی: مروج مذهب ائمه

تاریخ ولادت خسرو صاحب قرانی شاه عباس ثانی: کلب آستان امیرالمؤمنین

و ایضاً فیه:

تا جهان باد در جهان باشی

تاریخ وفات خاقان گیتی ستان جنت مکان شاه عباس: حشر شد با علی ولی الله

ایضاً: حشر عباس شد با محمد و آل

این تواریخ را حضرت صدرالزمانی مولانا محمد تقی منجم فرموده اند:

تاریخ صلح پادشاه و الاجاه گیتی پناه شاه صفی با طایفه رومیه از گفته صائب: با قزلباش کرد رومی صلح.

تاریخ فوت سعادت و مرحمت شاه ابوالحسین میرزا از گفته بعضی از ازکیا: میرزا ابوالحسین حسینی

تاریخ مقتول ساختن امرا، سارو تقی را به جهت شرارت نفسی که با او بود:

پیر خردم گفت پی تاریخش با هر که رسی بگو که سگ را کشتند

تاریخ برگردیدن آخوند مولانا حسن علی از نیم راه مکه معظمه و نرفتن به آن مکان شریف: محروم بیت الله

الحرام

تاریخ مکه رفتن نواب سلطان العلمایی سلمه الله که عالی حضرت میرزا ابوالفتوح شهرستانی گفته:
بادا قبول ایزد حج خلیفه سلطان
تاریخ مراجعت آن عالی جاه از مکه معظمه از گفته میرزا ابراهیم آرتیمانی: به توفیق الله حج کرده سلطان
تاریخ وزارت نواب مستطاب سلطان العلمایی در مرتبه اول: داماد شاه و صدر جهان وزیر ملک
تاریخ وزارت آن عالی جاه در مرتبه ثانیه از گفته صایبا:

سلطان که از دولت و دین کام رواست بر صدق کلام این دو تاریخ گواست
امسال نظام دین و سال دیگر تاریخ وزارتش نظام دنیاست

و درین باب از کیا و اهل طبع تواریخ مختلفه گفته اند که ماده تاریخ بعضی از آنها مرقوم شده و هی هذه

فلاطون شد وزیر ملک ایران باز سلطان اعتمادالدوله شد
وزیر شاه دین شد باز سلطان وزیر باشکوه عادل عالی نسب سلطان

و حضرت مولانا علی نقی در این باب نثری یافته اند:

الحمد لله علی احسانه، قد رجع الحق الی مکانه

تاریخ فوت سعادت و مرحمت پناه خاتم المجتهدین امیر محمد باقر داماد:

ملک در ماتمش گریان شد و گفت عروس علم دین را مرد داماد

_____ ادب تعزیه نامه نوشتن (۳ فروردین ۱۳۹۶)

وقتی برای کسی مصیبتی پیش می آمد، لازم بود تا ضمن نامه ای برای او تسلیت نوشته شود. برای این کار منشیان متن های خاصی داشتند که از آن به تعزیه نامه تعبیر می کردند. نمونه زیر یکی از آنهاست:

تعزیه نامه: که در این اوان مفارقت بنیان، مسموع شد که عالی جناب مقدس القاب مرحمت و غفران پناه فردوس و رضوان آرامگاه فلان، و زوجه مکرمه محترمه آن مخدوم، از این تیره خاکدان، داعی حق را به ندای «یا ایتهای النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» لبیک اجابت گفته اند، و در دارالسلام «فادخلوها بسلام آمین» با طایران اعلایین جنان آسوده، لهذا خدا شاهد حال و گواه بر این مقال است که نه چندان غم و الم، به خاطر این حزین غریب راه یافته که شمه ای از آن را به قلم شکسته نهان توان نگاشت، ولیکن چون کافه ناس به مدلول آیه وافی هدایه «کل نفس ذائقة الموت» شربت مرگ باید چشید، و قاطبه موجودات را رخت هستی به دیار نیستی باید کشید، عن قریب است که از ما و شما اثری باقی نخواهد بود، ان شاء الله که عاقبت به خیر باشد. پس در این صورت، البته ضرور به موعظه و نصیحت مثل جناب شما شخصی که معدن فکر و ذهن و ذکا و به زیور عقل و کمال آراسته [اید] نخواهد بود ان شاء الله.

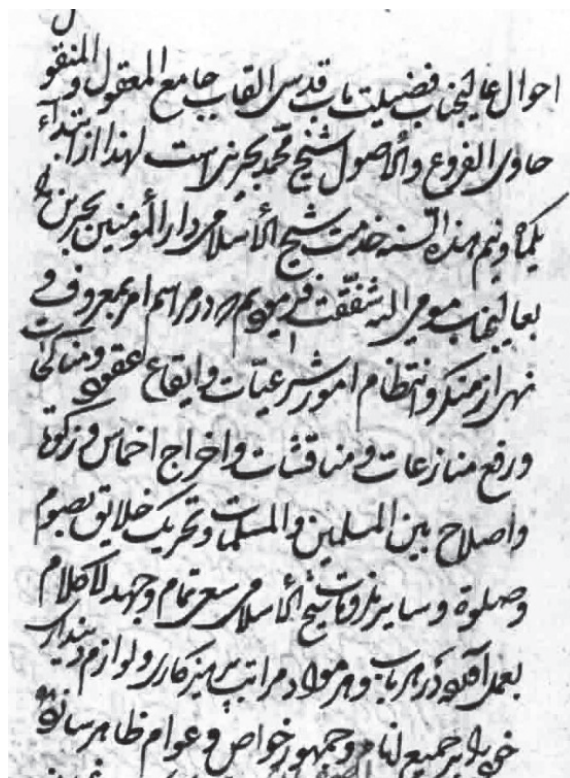
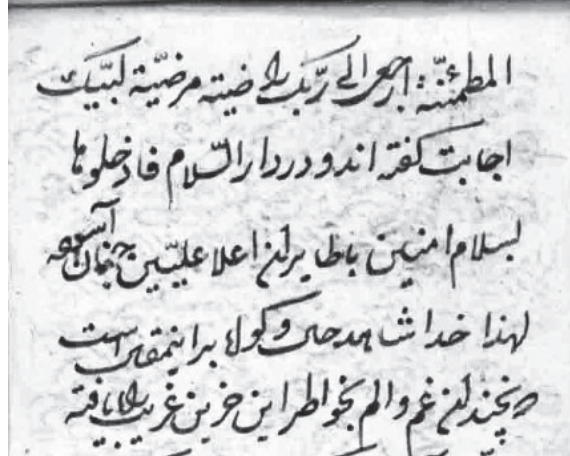
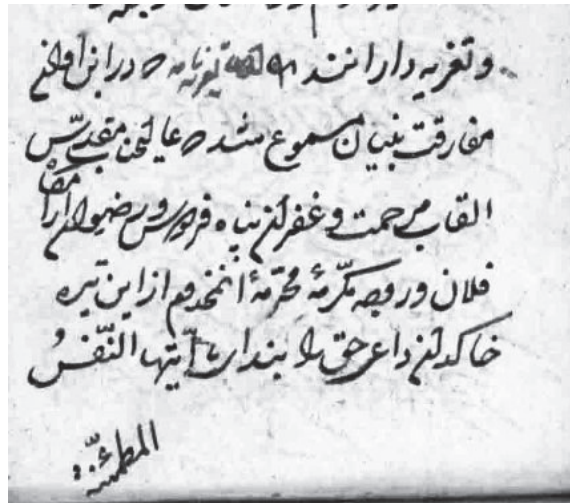
فرمان تعیین شیخ الاسلام بحرین در دوره صفوی

نمونه‌ای از حکام شیخ الاسلامی که معمولاً در منشآت یافته می‌شود، درباره شیخ محمد بحرینی است که از سوی شاه صفوی به سمت شیخ الاسلام بحرین معرفی شده است. این نمونه‌ها معمولاً برای آموزش نگارش احکام و فرامین و نامه‌ها نوشته می‌شد، اما به هر حال از نظر تاریخی هم فوق العاده ارزشمند است. طبعاً نثر آنها بسیار مصنوع و چارچوب آنها مغلق و در عین حال متکی به داشت‌های دینی و اخلاقی و ادبی بود.

آنکه چون وجود جمعی از فضیلت‌های دین دار علیم به قانون ملت حضرت خیرالبشر و فقهای فضیلت شعار فهمیم به قواعد مذهب اثنا عشری که سالک شرایع دین مبین و تابع احکام حق یقین و به هدایت اعتقاد و به ارشاد صلاح و سداد به مدارک معمولات و مسالک منقولات رسیده، به دست یاری عوارض فطانت و ذکا، گوهر مراد صدق و صفا را از مجمع البحرین اقبال از قاموس قدرت و امانی و کمال ربوده، سرمایه ایمان و کنز العرفان ساخته، دیوان دین داری مفاتیح اصلاح رستگاری گشوده، شرح کشف آیات و معانی بیان ریاضت را از صحاح دانشمندی واضح نموده، ... فقاقت و سراج المنیر صلاحیت را از مشکات احالشان لایح بوده باشد، به جهت امور شرعیه تعیین فرماییم.

از آنجا که تذکره این مقال مطلق البیان، احوال فضیلت مآب قدسی القاب جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول شیخ محمد بحرینی است، لهذا از ابتدای یک ماه و نیم هذه السنه، خدمت شیخ الاسلامی دارالمؤمنین بحرین را به عالی جناب مومی الیه شفقت فرمودیم که در مراسم امر به معروف و نهی از منکر و انتظام امور شرعیات و ایقاع عقود و مناکحات و رفع منازعات و مناقشات، و اخراج اخماس و زکوت و اصلاح بین المسلمین و المسلمات و تحریک خلائق به صوم و صلوات و سایر ملازمات شیخ الاسلامی سعی تمام و جهد لا کلام به عمل آورده، در هر باب و هر مورد مراتب پرهیزکاری و لوازم دین داری خود را بر جمیع انام و جمهور خواص و عوام ظاهر سازد. (تمام)

بیفزایم که میرزا حسن فسایی درباره علمای کازرون (فارسانه: ۱۴۴۴/۲) نوشته است: و از سلسله‌های کازرون، سلسله مشایخ است جد اعلائی آنها جناب علامی، مجتهد الزمانی شیخ محمد



به هر حال مقصود این بود که حالا چه کنیم که سرمایه داری یا زمین داری منشأ فساد نشود. کلی فکر کردیم تا از ترس کمونیست ها اصلاحات ارضی کردیم و کشاورزی را بسا آسیب زدیم و الی آخر. البته تنها این عامل نابودی کشاورزی یا عدم کارایی نظام تولید سنتی کشاورزی این نبود در کنار آن ده ها عامل دیگر که یکی هم مشکل علمی و فنی و ناتوانی ما در مدرن کردن کشاورزی بود. به هر حال چه کنیم که سرمایه داری منشأ فساد نشود؟ گفتند راه این است که نگذاریم سرمایه دار درست شود.

همان زمان یکی از علمای فقیه، اما شوخ قم که مشهور به طرفداری از سرمایه داری و منتقد دولت هشت ساله اول انقلاب به خاطر چپ روی هایش بود، می گفت: این چه حرفی است که ما باید پول را از مردم بگیریم تا سرمایه دار نباشند و فساد تولید نکنند و فساد نشوند؟ خوب وسایل فساد دیگری هم در اختیار مردم هست، همراه همه مردم هم هست، آیا معنایش این است که آنها را هم یک جور نابود کنیم تا دیگر فساد در کار نباشد؟ مقصودش روشن بود و حالا فقیر، حیثاً نمی توانم خوب بیان ایشان را نقل کنم. اجمالاً مثال و مقایسه خوبی بود.

اصولاً ما هر چه را به ظاهر منشأ فساد می دانیم، اول که هیچ کدام مان اجازه ورودش را نمی دهیم و می گوییم که در بست نارواست و برود تا فساد ایجاد نکند. کم کم به زور داخل می شود و می آید، چون برای خود فنی و علمی و دنیایی است و همزمان مصرف خوب و بد دارد، حذفش که نمی شود کرد که هیچ، فشار می آورد و وارد می شود و کم کم همگانی، اما همچنان زیر سیاست پرهیز و ترس و دلهره.

این روزها یک شوخی جالب اتفاق افتاد و آن این بود که زمان دولت آن آقای هزاره سوم، تویتر مسدود شد و حالا بعد از ده سال خودش در آغاز فعالیت های سیاسی جدید، حساب تویتری باز کرد. به نظرم مسخره تر و عبرت آمیزتر از این نمی شد. از این جالب تر که فیس بوک ممنوع است و همزمان بسیاری از بزرگان دین هم دارند.

باز هم این روزها بحث فضای مجازی برای صدمین بار به میان آمده است. بالاخره حلال است یا حرام. چه کنیم؟ آیا مثل همان ماجرای سرمایه داری نیست؟ یعنی حذفش کنیم و قطعش کنیم تا اوضاع درست شود؟ اگر واقعاً سرمایه داری و این قبیل چیزها، منشأ فساد است، چرا خیلی از خوبان تجارخانه دارند و سرمایه دارند. حالا گاهی برای شخص خود کاری تجاری می کنند و گاهی به عنوان یک مرکز خیریه یا امثال آن. بحث من اصلاً اینها نیست، همه اش حلالشان باد و در پرتو وجودشان فقرا هم سیر شوند. ما

بحرینی وقتی در جزیره بحرین به عنوان نهی از منکر، یک نفر از کلانترهای دیوانی بحرینی را آزار نمود و شکایت جناب شیخ را در اصفهان به حضرت شاه عباس ثانی - طاب ثراه - رسانیدند و آن جناب را احضار به اصفهان فرمود و چون وارد کازرون گردید که عالم مجتهدی نداشتند، اهالی کازرون از دربار شاهی التماس عفو و اغماض در حق جناب شیخ محمد نموده، قبول گردید و شیخ معزی الیه رحل اقامت را در بلده کازرون بینداخت و اکنون سلسله ای از اولاد او در بلده کازرون توطن دارند. می تواند همان محمد بحرینی مذکور در حکم بالا باشد.

عامل عقب ماندگی از زاویه دیگر

یک وقتی بحث بر سر این بود که اگر «پولداری» یا «سرمایه داری»، اجمالاً سبب انحراف شخص هست که هست، راه چاره آن چیست؟ آن زمان مارکسیست ها مدعی بودند که سرمایه داری منشأ فساد است. البته ادعای آنها متمرکز روی مالکیت خصوصی بود و اینکه مالکیت ابزار تولید، بحث ارزش اضافی را به دنبال دارد و سرمایه دار به خاطر مالکیت ابزار تولید، ظالمانه این ارزش اضافی را از کارگر گرفته و به خود اختصاص می دهد و به این ترتیب پولدار یا همان سرمایه دار می شود و فساد. این بحث ها به ما هم سرایت کرد و با برخی از استنادات دینی و حدیثی، درست روی میراث فقر و درویشی و ستایش انزوای گری و چله نشینی و جزاینها نشست که نشست.

همان موقع یک پاسخ که غالب هم بود و ناشی از چپ زدگی ما این بود که نگذاریم سرمایه دار درست شود و اینکه در زمین داری هم اگر کسی بیش از ده هکتار زمین داشته باشد جلویش بایستیم. چند نفری از علما هم جمع شدند و این نظریه را تأیید و اجرا کردند. یک بار دیگر تقسیم اراضی اجباری شد (داستان این بود که رعایا از سر زمین های استیجاری برنخواستند و قانون مصلحت هم حمایتشان کرد) و باز هم یکپارچگی زمین ها از میان رفت و کشاورزی ظاهراً آسیب دید. در کشوری که بعد از مرگ هر صاحب ملکی، املاکش پاره پاره و تقسیم می شد، خود حکومت هم با تقسیم اراضی این کار را تسریع کرد.

مبارزه یک فقیه با جنگ طلبی نادر و احمد پاشا عثمانی به سبب کشتار مسلمانان شیعه و سنی

یکی از با ارزش ترین اسناد دینی - سیاسی ایران متن نامه زیر است که محمد باقر استرآبادی، مدرس دارالسلطنه اصفهان در جریان محاصره بغداد توسط نادرشاه نوشته و مخاطب او هم نادرشاه و هم حاکم عثمانی عراق، احمد پاشا است. در این محاصره، جنگ گرای دو طرف، سبب محاصره کامل این شهر شده و شمار زیادی از مردم از گرسنگی تلف شدند. نویسنده که عالم شیعی، آن هم شهر اصفهان است، استدلال های جالبی در این متن دارد تا نشان دهد هیچ کس حق ندارد از روی جنگ خواهی، خون مسلمانان را که شهادتین بر زبان جاری دارد بریزد. لحن او بسیار جدی است و باید جرئت زیادی داشته باشد که چنین متنی را برای نادر و سپاه عثمانی نوشته است. شجاعت او به حدی بوده که وقتی وارد عراق شده و این اوضاع را دیده با عده ای از سپاهیان سخن گفته، آنها را با استدلال های دینی قانع کرده و ایشان را نزد نادر فرستاده تا او را از ادامه نبرد باز دارند. مطالعه این متن قوت استدلال وی، عمق احتیاط فقهی دینی او و بینش انسانی وی را کاملاً نشان می دهد؛ چیزی که از یک فقیه واقعی که حامی حقوق مسلمانان است انتظار می رود. من کمتر متنی به این خوبی در میان متون سیاسی - دینی دو سه قرن اخیر دیده ام. مع الاسف، غالباً در قرح دیگران، تکفیر، جواز قتل و اسرو نهب و مانند اینهاست. گرچه بدون تعصب بگویم شیعیان کمترین مسائل را مطرح می کردند. لابد علاوه بر دلایل فقهی، چون اقلیت هم بودند، اما در اینجا به رغم اینکه نادرشاه غالب بوده و بغداد در محاصره، نوشتن این متن ارزش زیادی دارد. وی در پایان هشدار می دهد که اگر آنها این توصیه و رأی او را نپذیرند، باید گناه ریختن خون این همه مسلمان را بر عهده بگیرند.

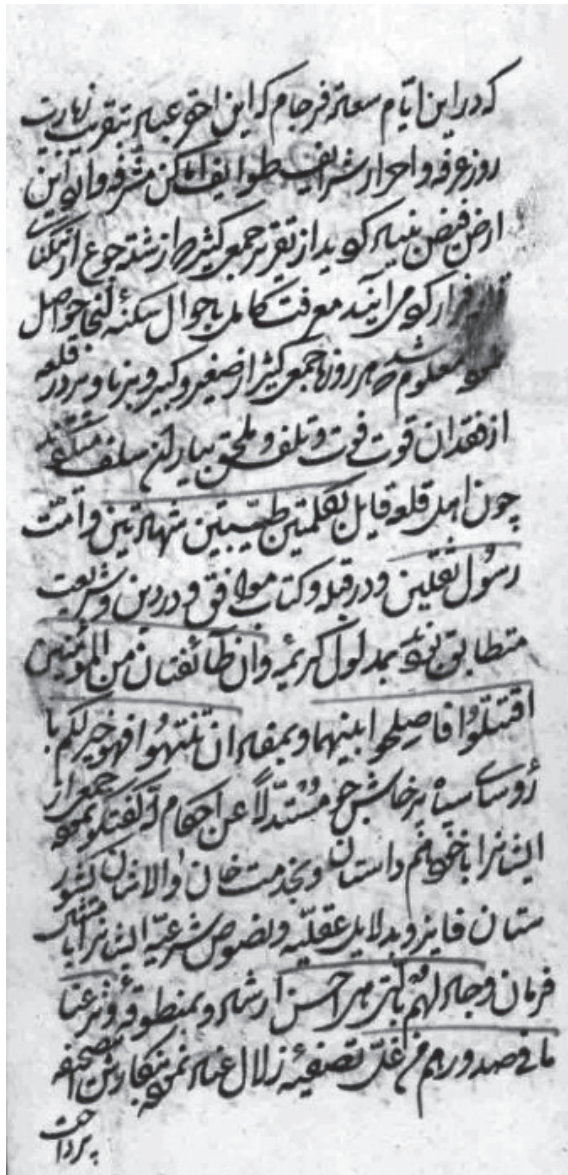
این محمد باقر استرآبادی کیست؟ متأسفانه آقابزرگ تنها خبری که از او داده همین است که نامش در برخی از منشآت آمده که مقصودش همین متن است. (طبقات قرن دوازدهم، ص ۸۴)

این نامه به عنوان یک نمونه انشاء در کتب «منشآت» آمده است و مرحوم نوایی هم آن را در کتاب ارجمند، نادر و بازماندگانش ص ۳۲۶ آورده است، اما در آنجا، به رغم زحمتی که در تصحیح

که بخیل نیستیم. بحث این است که با همه این حرف ها به قول آن دوست هرگز اجازه ندادیم بخش خصوصی شکل بگیرد. چون تجربه نداشتیم و همه اش سخت گیری کرده بودیم. یک بار هم که رفتیم بخش خصوصی درست کنیم، بلانسبت غالب افراد این حوزه، یک... بزرگ درست کردیم که سه سال است بند آن هست که پول مردم را از او پس بگیریم. چون قانون های لازم را تدارک ندیده بودیم و علاوه، آدم های غیر متعهد به قانون هم سررشته دار شده بودند.

اینها را نمی خواستم بگویم. خواستم بگویم وقتی ما با هر چه آمد، برخورد منفی کردیم و تنها به جنبه های صوری آن توجه نمودیم، طبعاً نتیجه اش آن شد که خود را از گردونه کار و تجربه با این امور خارج کرده و فرصت بروز استعدادها و خلاقیت ها را از نسل جدید گرفتیم. حتی نتوانستیم در تبلیغات دینی درست از آن ابزارها استفاده کنیم. با این فضای مجازی چه کسی جرئت حضور در آنجا را دارد و چه استعدادی از بچه مسلمان ها اجازه می یابد خلاقیت خود را در آنجا به کار گیرد و به نمایش بگذارد؟ در این موارد باید میدان را دست دیگران، یعنی همان اجانب داد و اینجا دست روی دست گذاشت تا ببینیم کی استفاده از آن رسمی و حلال می شود! همین ماجرا را با سینما داشتیم. جنگ های علمای دین با فیلم محمد رسول الله و آن همه فتوای الازهر و سعودی و غیره و غیره از خاطر کسی نرفته است. به هر حال نام این رویه را که صدها بار تکرار شده چه می توان گذاشت؟ آیا این رفتار ما عامل بی عملی نسل جدید در استفاده بهینه از این ابزارها در مسیر رشد و ترقی جامعه نبوده است؟ من واقعاً به جنبه های دیگر بحث کاری ندارم و همین برایم مهم است و بس. البته معنایش این نیست که مثلاً من موافق فساد این شکلی با استفاده از این ابزارها هستم. فساد هست و خیلی از جاهای دنیا هم جلویش را می گیرند. مهم رفتن یک مسیر درست از میان راه های ناهموار پیش روست. دوستی می گفت: یک وقتی آدم سوار الاغ می شد، وقتی می افتاد دستش می شکست. دو چرخه سوار شد، وقتی افتاد پایش هم شکست. ماشین سوار شد، تصادف می کرد، مجروح شد و مرد، اما جنازه ای داشت. بعد هواپیما آمد وقتی می افتاد، پودر شد. بدین ترتیب هر وسیله ای ضمن کمکی که دارد، مشکلات خاص خود را هم دارد. هنر این است که هواپیمایی درست کرد که اصلاً نیفتد و کسی نتواند آن را ببندد. این هنر است، و الا نشستن و گفتن اینکه آدم عاقل سوار هواپیما نمی شود، چون خطرش زیاد است مشکلی را حل نمی کند. به نظرم خیلی شلوغ شد. کافی است.

یکدیگر مسلط شوند، عرض و ناموس بزرگی را صیانت و یکدیگر را رعایت نخواهند کرد، و عجزه و رعاع الناس از رهگذر عدم مکنت، در میانه پایمال لشکر حوادث می گردند؛ به نهجی که این خادم دینی، عرض مراتب را به حضرت قآنی القا، و ایشان نیز به سمع مبارک اصغا فرموده اند، آن حضرات عالیات نیز از راه دین داری و غمخواری مخلوقات حضرت باری، مراتبی را که مذکور شد، باید به عالی جاه مشارالیه و باقی پاشایان با عز و شأن حالی نموده، خود ایشان را بری الذمه سازند، و زیاده بر این عجزه و ملهوفین را به ورطه هلاک نیندازند. **وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ [نساء: ۶۶]؛** و بعد از آنکه عالی جاه مشارالیه، این معنی را نپذیرد، و برای کهن ویرانه که نمونه آن **أُوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِئْسَ الْعُنْكَبُوتِ [عنکبوت: ۴۹]** است، خون این همه مسلمانان را به گردن بگیرند، صاحب اختیارند.



کشیده شده، حاوی اغلاطی است که در اینجا، در مقابله با یک نسخه خطی آنها را تصحیح کردم. مهم محتوای متن است و امیدوارم دوستانی که علاقه مند هستند، آن را چندین بار بخوانند.

راقم نمیکه، اقل خلیقه، محمد باقر استرآبادی، مدرس دارالسلطنه اصفهان، بعد از تبلیغ دعوات محبت آغاز و مودت انجام، بر رأی حقایق نمای علمای اعلام و فضلالی عالی مقام بغداد انهاء و اعلام می دارد که:

در این اوان سعادت فرجام که این احقر عباد به تقریب زیارت روز عرفه و احراز شرایف طواف اماکن مشرفه، وارد این ارض فیض بنیاد گردید، از تقریر جمعی که از شدت جوع از تنگنای قلعه فرار کرده می آیند، معرفت کامل به احوال سکنه آنجا حاصل نموده، معلوم شد که هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه از فقدان قوت، فوت و تلف، و ملحق به یاران سلف می گردند.

چون اهل قلعه قائل به کلمتین طیبین شهادتین و امت رسول ثقلین، و در قبله و کتاب موافق، و در دین و شریعت مطابق بوده اند، به مدلول **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا [حجرات: ۹]** و به مفاد **وَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ كَفَتْهُ أُولُو الْأَرْحَامِ [انفال: ۱۹]** با رؤسای سپاه پرخاش جوی، مستنداً عن احکام الله گفتگو کرده، جمعی از ایشان را با خود هم داستان نموده و به خدمت خان والایشان کشورستان فایز، و به دلایل عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را به امثال فرمان **وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [نحل: ۱۲۵]** ارشاد، و به منطوقه **و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ [حجر: ۴۷]** تصفیه زلال عناد نموده، به نگارش این صحیفه پرداخت.

برضمایر زاکیه حضرات مستور و مخفی نماند که اگر خان فلک شأن را به تأییدات ایزدی و مددکاری بخت سعید، داعیه کشورگشایی و دارایی، و عالی جاه وزیر صاحب رأی و دستور ملک آرای احمد پاشا را هوس حکمرانی و فرمانفرمایی باشد، عجزه و ضعفانی که بهین ودیعه کارخانه ابداع اند، از این دو حالت بری، و لا محاله به نافذ الامر میسوط الید، در مقام رعیتی و فرمان بری می باشند، و ایشان را در میانه تقصیری نیست که پایمال جنود محن و غارت زده سپاه فتن شوند، و قطع نظر از آن شغل فرماندهی، به مصداق **تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُلِي مَنْ تَشَاءُ [آل عمران: ۲۶]** به امر پادشاه ازل منوط، و تغییر و تبدیل کار جهانبانی به مفاد **تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ [آل عمران: ۲۶]** به مشیت سلطان لم یزل موقوف و مربوط، و خان سکندر شأن مؤید من عند الله و مشید بجند الله؛ و این معنا هم بدیهی است که بعد از آنکه دو صاحب دولت به

شاه، و بعضی می‌گویند تخمیناً نیم است به سنگ شاه، و بعضی احتیاطاً یک من سنگ شاه می‌دهند.

و حضرت استادی و من الیه فی العلوم الشرعیه استنادی، بهاء الملة والدين العاملى - سقى الله ثراه - را اعتقاد این بود که درهم شرعی، نصف مثقال صیرفی است، پس سه بیستی نقره باشد، و مثقال شرعی پنج حصه است از هفت حصه مثقال صیرفی. پس از چهار بیستی نقره زیاده باشد به دو دانگ یک بیستی نقره تخمیناً؛ و از یک محمدی پنج دانگی نقره کمتر باشد به چهار دانگ یک بیستی تخمیناً. پس هرده درهم شرعی، پنج مثقال صیرفی است و هفت مثقال شرعی پنج مثقال صیرفی است. و الحال میان اکثر فقها، آنچه حضرت استادی ام می‌فرمودند، مشهور است.

و بعضی را گمان این بود که وزن قبرسی که از بلاد روم می‌آورند که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است همان وزن مثقال شرعی است که در ابتدای اسلام بوده، پس وزن مثقال شرعی چهار بیستی و نصف بیستی باشد.

تا آنکه در این اوقات به یمن اقبال بی‌زوال پادشاهی، دفینه‌ای از کاشان ظاهر شده، دو دینار طلا و دو درهم نقره از آن به دارالسلطنه اصفهان آورده بودند،

و چون فقیر ملاحظه آن دینار و درهم نمود، به خط کوفی، بریک جانب آن دینار طلا [این] نقش کرده بودند و بریک جانب دیگر این را نقش کرده بودند:

وسط: لا اله الا الله وحده لا شریک له

دور: محمد رسول الله، ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله

دور: الله احد، الله الصمد لم یلد و لم یولد

دور: ضرب هذه الدنانیر فی سنة تسعة و تسعین

و بریک جانب درهم نقره این نقش کرده بودند، و بر دیگر جانب این:

وسط: الله احد، الله الصمد لم یلد و لم یکن له کفوا احد

دور: بسم الله ضرب هذا الدرهم. واسط؟ فی سنة ثمان و عشرة و مائه

وسط: لا اله الا الله وحده لا شریک له:

دور: محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله

کشف سکه‌های صدر اسلام در کاشان زمان شاه عباس، انتقال به اصفهان و خواندن آنها

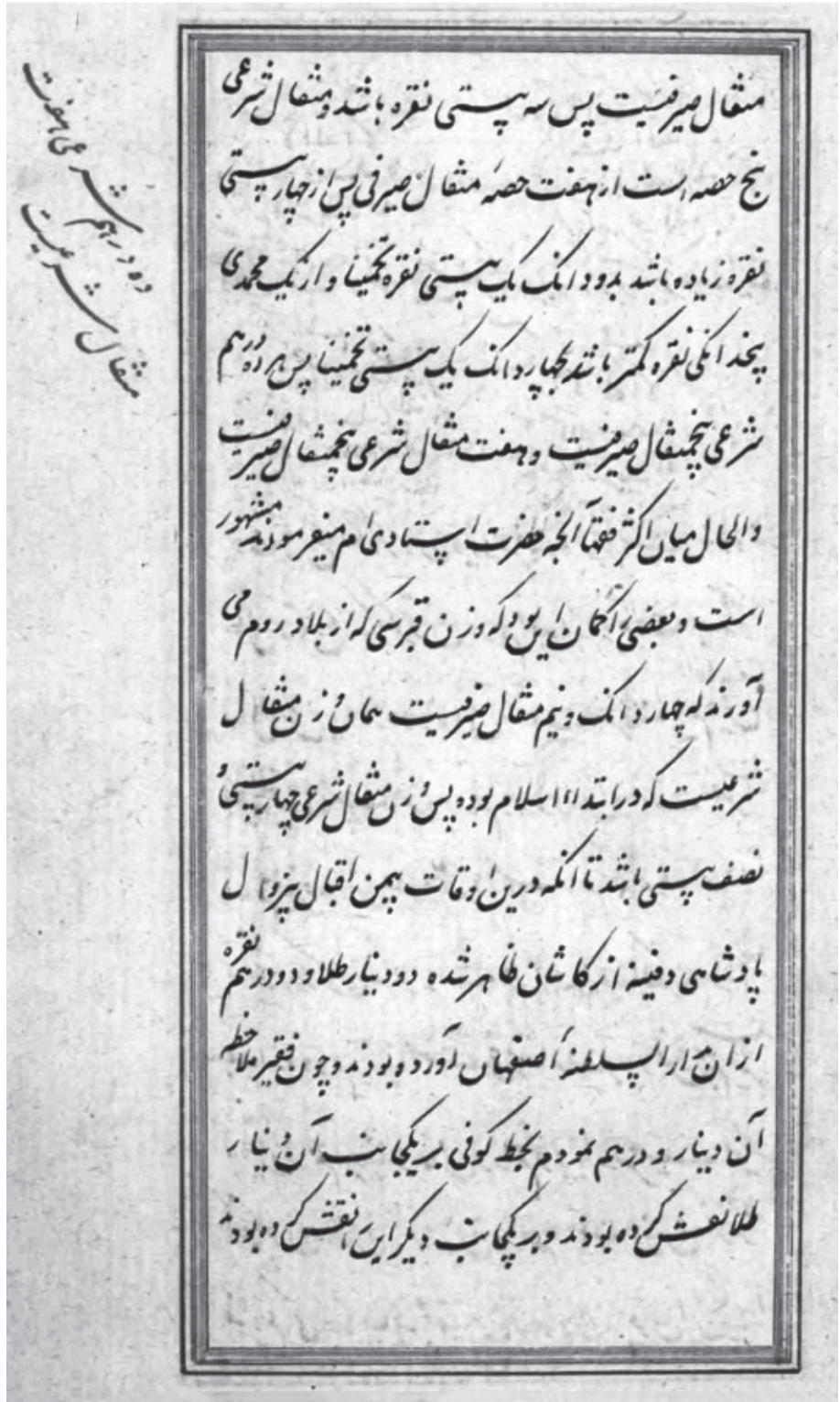
در خاتمه کتاب جام جهان‌نما، مطلبی دربارهٔ درهم و دینار شرعی و وزن دقیق آن آمده و ضمن آن نکته‌ای هم در این باره از شیخ بهایی نقل شده است. شیخ بهایی استاد نویسندهٔ این متن بوده و با احترام فراوان از او یاد کرده و گفته شده است که عجلتاً رأی شیخ بهایی در این باره را همهٔ فقها قبول دارند.

اما آنچه در این مطلب توجه بنده را جلب کرد، نکته‌ای است که نویسنده دربارهٔ کشف یک دفینه در کاشان دورهٔ شاه عباس اول (م ۱۰۳۸) و انتقال چهار سکه از آنها به اصفهان نوشته است. سکهٔ طلا یا همان دینار ضرب سال ۹۹ و سکهٔ نقره ضرب سال ۱۱۸ بوده. نویسنده در این خاتمه که آن را به هدف روشن کردن وزن درهم و دینار شرعی نوشته، خط روی آن را خوانده و در اینجا آورده است. دقت وی در ضبط کلمات و حتی آوردن شکل آن جالب توجه و نشان‌دهنده نوعی سابقه برای خواندن سکه‌ها و استفادهٔ تاریخی و شرعی از آنهاست. یک کلمه از روی درهم برای بنده نامفهوم بود که شبیه کلمهٔ واسط است. عکس آن را پایین خواهم آورد.

درهم شرعی و درهم طبری و مثقال شرعی و مثقال طبری و اوقیهٔ شرعی و اوقیهٔ طبری و همچنین باقی اوزان شرعی و طبری یکی است و چون در این رساله (جام جهان‌نما) مکرر درهم و مثقال مذکور شده و اکثر اوزان طبری و شرعی، از اوقیه و رطل و صاع که مقدار زکات فطراست موقوف است بر معرفت ایشان، واجب بود که در خاتمهٔ این رساله مقدار ایشان را بیان نمایم.

قدمای مجتهدین از فقهای امامیه - طیب الله مثوالم - یک درهم شرعی را و یک مثقال شرعی را به وزن جو فرموده گفته‌اند که یک درهم شرعی چهل و هشت جواست و یک مثقال شرعی شصت و هشت جو و چهار حصه از هفت حصه یک جو؛ و به اتفاق مجتهدین، وزن هفت مثقال شرعی و ده درهم شرعی یکی است؛ چون وزن، انتظامی ندارد، بعضی سنگین است و بعضی بسیار سبک، و به اختلاف بلاد نیز مختلف می‌شود. از این جهت میان مجتهدین این فرقهٔ ناجیه، اختلاف بسیاری به هم رسیده در مقدار زکات فطر. بعضی می‌گویند تخمیناً سه چهار یکی است به سنگ

چون تاریخ سکه کردن دینار بعد از هجرت است به نود و نه سال، و تاریخ سکه کردن درهم بعد از هجرت است به صد و هیجده سال، پس دینار را در زمان امامت حضرت امام زین العابدین - علیه التحیه والسلام - و درهم را در زمان امام جعفر صادق - علیه التحیه والسلام - سکه کرده اند، و بنا بر آنچه در ذکری مذکور است، در زمان عبدالملک مروان بعد از او، درهم و دینار شرعی متعارف بود، ظن به هم می رسد که این درهم و دینار همان درهم و دینار شرعی است ...



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ صَمَدٌ
 لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ
 لَهُ كُنُودٌ أَحَدٌ
 وَبِرِجَالِ كَيْفِ مَقَرَهُ
 فِي قَفْرِ الْفَيْشِ
 دَهْ بُوْدَه دَه بُوْدَه
 وَبِرِجَالِ كَيْفِ مَقَرَهُ
 فِي قَفْرِ الْفَيْشِ
 دَه بُوْدَه دَه بُوْدَه

چو تارخ سکه کردن دینار بعد از هجرت بود و ده
 سال و تارخ سکه کردن درهم بعد از هجرت بعد و ده
 سال پس دینار در زمان امامت حضرت امام زین
 العابدین علیه السلام و درهم را در زمان امامت حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام سکه کرده اند و بنا
 بر آنچه در کتب مذکورست در زمان عبدالملک مروان
 بعد از درهم و دینار شرعی مقارن بود پس هم میرسد
 که این درهم و دینار همان درهم و دینار شریعت میبود
 آنکه چون وزن ده ازین درهم و هفت ازین دینار خط
 نمودیم یکی بود چنانکه مجتهدین فرموده اند چون این دینار را